

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

۲۷ اسفند ۱۳۷۸

حضور محترم آقای مهری رئیس شعبه ۱۷ (گویا)

محترماً در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۷۸ بعد از اینکه از Klinik im Alpenpark مرخص شدم، اخبار قصد تخلیه منزل بدستور شما و غیره را شنیدم، طی نامه‌ای بضمیمه مدارکها و اشتباهاً فتوکپی پاسپورت قدیم دخترم که قصد فروش طبقه او را دارید ارسال داشتیم، اکنون مجدداً مزاحم شده، دو فتوکپی جدیدترین پاسپورت دخترم با مدارک دیگر ارسال میدارم، تمنی دارم یکی از آن دو را به دفتر آقای نیری بدهید تا در پرونده ما ضبط گردد، نظر شما و ایشانرا به تاریخ خاتمه اعتبار آن ۲۳ دی ۱۳۸۳ جلب می‌نمایم. آقای مهری آیا بیاد دارید که غروب روز ۲۴ بهمن ۱۳۶۵ شما (یا فرد دیگری بنام شما) باتفاق فردی بظاهر محافظ شما از طبقه آقای فهیم بیرون آمده و از عقب من از پله‌ها بالا آمدید چونکه من با گاری خرید بالا میرفتم بتصور اینکه شما با آقای علوی (عیسی والی‌زاده میانکلاه) کار دارید راه را باز نمودم و شما با جمله بفرمائید من روبرو شدید باری در برابر درب طبقه سوم متوجه شدم که شما قصد ورود بمنزل مرا دارید با صدای بلند با شما به گفتگو پرداختم تا خانمی که از راه بسیار دور برای ملاقات همسرش که در زندان اوین بجرم بهائی محبوس بود متوجه ورود شما شود، او که در طبقه را برایم باز گذاشته بود متوجه شد و خود را نشان نداد، من سه ربع ساعت بنا بگفته آن خانم به سئوالات جواب داده و قدری از وقایع را تعریف نمودم شما مؤدبانه (برخلاف دیگران) گوش میدادید و محافظ شما بالای سر شما ایستاده و مرتباً به درهای بسته و یا پنجره با نگرانی می‌نگریست، خلاصه کنم، موقع رفتن بمن گفتید فردا با مدارک بیا به دادستانی، از نام شما سؤال نمودم گفتید به اطاق مهری و شما به منزل آقای والی‌زاده رفتید، آنشب بجز شما دو گروه دیگر تا یازده و نیم شب مکرر زنگم را زدند اما من در را باز نکردم من در تاریکی از پشت پرده و پنجره خیابانرا می‌نگریستم (قیامت یعنی چه؟ بنظر من آنشب یکی از شبهای جهنمی که عوام می‌گویند بود) باری روز بعد بقصد گرفتن فتوکپی از منزل خارج شدم که آقای فهیم را دیدم، سؤال شد دیشب چه خبر بود؟ این رفت و آمدها چه بود؟ من فقط دو ۲ نفر را پذیرفتم و حالا باید با فتوکپی مدارک نزد آقای مهری بروم فهیم گفت (مهری، نه نام او مهری نبود نامش X بود بیاد ندارم) زیرا او از طبقه من به آقای خوئینی‌ها تلفن کرد، شما بدادستانی نروید، نروید، این دو نفر اول بمنزل من آمدند، سپس بطبقه زیرزمین و بعد مجدداً طبقه من آمدند تا شما رسیدید. ساکن زیرزمین بدوستانش در کمیته مرکزی خبر داد و گروهی از آن مکان آمدند و مرتباً زنگ شما را زدند که آقایان پائین آمده و در را باز کردند و یکی پرسید چه کسی شما را خبر کرده که بیائید؟ فردی نام خانم وحدت را برد، سؤال کننده گفت غیرممکن است تا چند دقیقه قبل ما نزد او بودیم باری دو آقایان و علوی بمنزل من آمدند و تلفن نمودند و دستور ورود گروه سوم یعنی مأمورین اداره مخدرات صادر شد سپس با آنها تلفن شد و گروه مخدرات دخالت نمود و به طبقه زیرزمین رفتند و آن محل را بازجویی نمودند = گفته آقای فهیم) غاصب طبقه زیرزمین فردی جوان و عذب بود و خود را دکتر و برادر یکی از بازجوها می‌نامید و شنیدم او ناگهانی فوت نموده) آقای مهری ارجمند نام شما یادآور آنشب که مملو از خاطرات و تائید الهی که باعث قدرت و شهادت من گردید می‌باشد و نیز وحشت و اضطراب از زنگهای مداوم نفرات و دیدن ماشین‌های روشن و بوقهای مکرر آنها که بمواقع نمیدانستم این بازیهای شبانه یعنی چه؟ سرور ارجمند اکنون امیدوارم با دیدن مدارک و اطمینان به اینکه فرزندانم و من ایرانی و مانند هزاران نفر ایرانی دیگر در مملکت دوست ساکن می‌باشیم با همت شما و بزرگواری حاج آقا نیری و دادستان کل انقلاب که دو مرتبه حضوراً ایشانرا ملاقات کردم و آقایان دیگر و آقای فرخنده و آقای ابراهیمی باعث لغو بخشنامه بتاریخ ۱۵ دی ۱۳۷۱ شوید تا بهائیان مظلوم و صدیق و وفادار که یکی از آنها اعضاء خانواده من می‌باشند بتوانند با تظلم به دیوان عالی کشور (قسمت دادگستری نه قسمت دادستانی انقلاب) تقاضای اعمال ماده سی و پنج قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ را احقاق حق نمایند. آقای مهری ارجمند یکی از دفعاتی که در شعبه ۱۷ دادستانی واقع در اوین ساعتها منتظر یا بازجویی میشدم چند مرتبه به آقای حبیبی بازجوی محترم گفتم آنطرف این دیوار محل اعدام و زندانهاست مرا هم اکنون اعدام نمائید، دیگر طاقتم تمام شده و حاضر به عمل خلافی

نیستم و... بلکه حاضر به پذیرفتن گلوله بهمان قیمتی که برای همسرم تمام شده می‌باشم مقصودم بنام دیانت بهائی، امروز بر عکس روزهای دیگر ایشان شدیداً افسرده و غمگین شدند گویا احساسی در قلبشان پدید آمد چشمانشان قرمز شده بود مرا مرخص کردند، چون با آقایان رئیسی دادستان وقت و محسنی و اخلاقی چند مرتبه ملاقاتهای داشتم، گویا آنان جلسه‌ای تشکیل داده و بمن بدون مدرک کتبی بلکه شفاهاً گفتند ساکن باشم و هیچگونه اجاره بها از من طلب نمودند (هرگز به بهائی مدرکی داده نشد). آقای محترم شما میدانید نه فقط همسرم را در سال ۱۳۶۰ بجرم بهائی شهید نمودند بلکه حقوقات بازنشستگی او و مرا و نیز همه گونه درآمدهای که از طبقاتمان داشتیم را قطع نمودند، تصور نمودند که خداوند رازق و روزی دهنده بشر نیست، عجباً، در حالیکه نوزده ۱۹ سال از شروع قطع همه گونه درآمدهای من یا ما می‌گذرد به بزرگواری خدا سوگند که از احدی دیناری نگرفتم بلکه با سربلندی تمام کار نمودم و از هیچ کاری ننگ نداشتم اما طرف دیگر قضیه، تورم را ملاحظه بفرمائید.

آقای محترم تاریخ نشاندهنده آنست که اراده الهی همیشه بر این بوده و خواهد بود تا با خون شهدای هر دیانت و فداکاری و از خودگذشتگی و استقامت پیروان آن، شجره دیانت آبیاری گردد لذا ما تسلیم اراده پروردگار بوده و می‌باشیم و اوست که ما را، بشر را، من و شما را با اعمالمان امتحان می‌نماید و اعظم و اکمل پاداش آن در جهان بعد که ابدی و سرمدیست می‌باشد.

با تقدیم احترامات فائقه

[امضا]

پری وحدت حق

۲۷ اسفند ۱۳۷۸

بضمیمه پنج برگ

[یادداشت دستنویسی به انگلیسی در پائین صفحه]

[حذف شده] Pari Wahdatehagh

Deutschland

[یادداشت دستنویسی به انگلیسی در حاشیه صفحه]

[حذف شده] Tel + Fax

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته‌ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]